

سیاست روسیه قبل و بعد از تحولات اسلامی در منطقه خاورمیانه

محمد سپهرابی*

چکیده

وقوع تحولات در شمال افریقا و تسری آن به خاورمیانه سبب شد تا بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، رویکردها و سیاست‌های متفاوتی را نسبت به قبل در این منطقه اتخاذ کنند. روسیه، به‌عنوان یکی از بازیگران فرامنطقه‌ای حاضر در منطقه خاورمیانه که تاریخچه حضور آن به دوره تزارها بازمی‌گردد، در جریان این خیزش‌ها، رویکرد خود را نسبت به این منطقه تغییر داده و در هر یک از کشورهای قیام‌کرده با توجه به منافع و ابزار خود، سیاستی متفاوت را اتخاذ نموده است. این مقاله به دنبال آن است تا با ارائه چارچوبی نظری، رویکردهای روسیه را نسبت به تحولات اسلامی تبیین نماید. براین اساس پرسش اصلی مقاله این است که وقوع تحولات اسلامی در منطقه خاورمیانه بر سیاست روسیه در این منطقه چه تأثیری داشته است؟ یافته‌های مقاله حاکی از آن است که خیزش‌های مردمی در منطقه خاورمیانه با عنوان "تحولات عربی" موجب شد تا روسیه ابتدا سیاست همراهی با این انقلاب‌ها را در قالب همکاری با غرب در پیش گیرد، اما در ادامه، به دلیل نگرانی از افزایش حضور آمریکا در منطقه و تسری این جریان به منطقه اوراسیا، سیاست تقابل با این جریان‌ها و حمایت از دولت‌های حاکم را در قالب تقابل با غرب دنبال نماید. پژوهش حاضر رویکرد روسیه را نسبت به خیزش‌های مردمی و وقوع تحولات در منطقه خاورمیانه تبیین نموده است.

واژگان کلیدی

تحولات اسلامی، روسیه، منطقه خاورمیانه، موازنه قوای نرم

Email: Dr.moshrabi@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۳/۴/۳۰

فصلنامه راهبرد/سال بیست و سوم/شماره ۷۱/تابستان ۱۳۹۳/صص ۱۲۱-۱۰۱

* عضو هیئت علمی دانشگاه علوم انتظامی تهران

تاریخ ارسال: ۹۲/۱۰/۴

جستار گشایی

منطقه خاورمیانه به دلیل داشتن منابع انرژی و موقعیت ژئوپلیتیکی، حوزه منفعتی غیر قابل اغماض برای بازیگری چون روسیه محسوب می‌شود. حضور روسیه در این منطقه مربوط به دوران اتحاد شوروی و روسیه کنونی نمی‌باشد، بلکه به دوره تزارها بازمی‌گردد؛ زمانی که مهم‌ترین مسئله شرق در نزد روس‌ها دسترسی به تنگه‌های دریای سیاه و انضمام قسطنطنیه بود. روسیه سیاست خود در خاورمیانه را با توجه به سه نگرش سیاسی، اقتصادی و امنیتی دنبال نمود که هر یک از آنها با توجه به فراخور زمان متفاوت از یکدیگر بوده است. تا پیش از وقوع تحولات اسلامی در شمال آفریقا و خاورمیانه، روسیه با افزایش پیوندهای خود با کشورهای منطقه به دنبال افزایش قدرت بازیگری خود در منطقه بود و از این طریق کاهش نفوذ ایالات متحده را در حوزه بازیگری خود - یعنی آسیای مرکزی و قفقاز - پیگیری می‌نمود. همچنین روسیه درصدد بود تا از یک سو پیوندهای اقتصادی خود را با کشورهایی چون ایران، سوریه، کشورهای حوزه خلیج فارس افزایش دهد تا بتواند بازارهای سودمند آنها را در دست گیرد و از سوی دیگر امنیت مرزهای جنوبی خود را تأمین نماید.

وقوع تحولات که از تونس آغاز شد و به سایر کشورهای همسایه چون مصر، بحرین، یمن و سپس به کشور حساس خاورمیانه یعنی سوریه تسری یافت، علل و عوامل گسترده‌ای را در پشت خود پنهان نمود. مجموع عوامل بروز این تحولات را می‌توان در دو سطح ملی و بین‌المللی مورد بررسی قرار داد. متغیرهایی چون توسعه وابسته، دولت سرکوبگر و شخصی، زوال اقتصادی، شکاف اقتصادی، شکاف مذهبی و قومی و شکاف سنی و جنسی در سطح ملی و متغیرهای نفوذپذیری در برابر تبلیغات رسانه‌ای، نقش سازمان ملل متحد و امریکا در سطح بین‌المللی ارزیابی می‌شوند. با توجه به وقوع تحولات در کشورهای منطقه، روسیه رویکرد خود را نسبت به این منطقه تغییر داده و در هر یک از کشورها با توجه به منافع و ابزار خود، سیاستی متفاوت اتخاذ نموده است. آنچه در اتخاذ این سیاست‌ها مهم به نظر می‌رسد، بهره‌گیری از موازنه قوای نرم است که براساس آن روسیه خواهان پیگیری منافع خود تنها از طریق سیاسی و دیپلماتیک می‌باشد و در این راستا از سازمان‌های بین‌المللی، ابزار چانه‌زنی و راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز بهره برده است. هدف نوشتار حاضر تبیین سیاست روسیه در خاورمیانه قبل و بعد از بیداری عربی می‌باشد.

بر این اساس مقاله حاضر از سه بخش چارچوب نظری، سیاست روسیه در خاورمیانه پیش از وقوع تحولات و پس از آن تشکیل یافته است. این پرسش مطرح می‌شود که بیداری در منطقه خاورمیانه بر سیاست روسیه در این منطقه چه تأثیری داشته است؟ استدلال حاضر در پاسخ به این پرسش این است که خیزش‌های مردمی در منطقه خاورمیانه موجب گردید تا روسیه ابتدا سیاست همراهی با این تحولات را در قالب همکاری با غرب در پیش گیرد، اما در ادامه به دلیل نگرانی از افزایش حضور امریکا در منطقه و تسری این جریان به منطقه اوراسیا، سیاست تقابل با جریان‌های انقلابی و حمایت از دولت‌های حاکم را در قالب تقابل با غرب دنبال نماید. در مقاله حاضر با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی، به بیان رابطه متغیرهای پژوهش پرداخته می‌شود. خیزش‌های مردمی و وقوع تحولات در کشورهای عربی به‌عنوان متغیر مستقل و رویکرد روسیه نسبت به آنها به‌عنوان متغیر وابسته فرض می‌شود و با بررسی سیاست‌های روسیه در خاورمیانه، روابط این متغیرها تبیین می‌گردد.

۱. چارچوب نظری

واقع‌گرایی به‌عنوان مکتب نظری غالب روابط بین‌الملل در دوره پس از جنگ جهانی دوم محسوب می‌شود. این رویکرد ضمن پاسخ‌گویی به بسیاری از انتقادات، همچنان به‌عنوان یکی از نظریه‌های برجسته و اصلی روابط بین‌الملل تداوم حیات یافته است. با وجود این، انتقادات وارده به واقع‌گرایان، نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل را بر آن داشت تا سعی در بازتولید خود در برابر انتقادات وارده به خصوص از طرف نظریه‌سازهانگاری نمایند؛ چراکه عدم توجه به مباحث غیرمادی در روابط بین‌الملل، ایرادی بود که از طرف مخالفان دیدگاه‌های واقع‌گرایی و نوواقع‌گرایی ابراز می‌شد. البته علاوه بر آن، در ایجاد این نگرش در واقع‌گرایان نمی‌توان نقش پایان جنگ سرد و اهمیت یافتن مباحث غیرمادی در کنار مسائل مادی در روابط بین‌الملل و همچنین وقایع یازدهم سپتامبر را از نظر دور داشت. در همین راستا واقع‌گرایان در روابط بین‌الملل سعی نمودند جریانی را تحت عنوان "ایجاد موازنه نرم" تئوریزه کنند، که عمدتاً در مقابل دیدگاه قدیمی موازنه قدرت که از آن تحت عنوان "ایجاد موازنه سخت" نام می‌برند، قرار می‌گیرد (رضایی، ۱۳۸۷، ص ۲۸۵).

نگاره شماره (۱) - گونه‌شناسی استراتژی موازنه قوا

تعریف	نظامی	غیرنظامی
موازنه سخت (افزایش قدرت یک دولت در برابر دولت‌های رقیب)	موازنه سخت نظامی موازنه نظامی داخلی: مسابقه تسلیحاتی با بسیج نظامیان موازنه نظامی خارجی: شکل‌دهی به اتحادها	موازنه سخت غیرنظامی - انتقال فناوری‌های استراتژیک به هم‌پیمانان - کمک‌های اقتصادی استراتژیک به هم‌پیمانان
موازنه نرم (کاهش قدرت نسبی رقبا برای افزایش امنیت خود)	موازنه نرم نظامی فروش تسلیحات به دشمن یک دشمن تلاش برای کنترل تسلیحات و ایجاد رژیم‌های مرتبط برای کنترل دشمن	موازنه نرم غیرنظامی تحریم‌های اقتصادی عدم همکاری‌های استراتژیک

والت موازنه را چنین تعریف می‌کند: «هماهنگی هوشمندانه فعالیت‌های دیپلماتیک هر بازیگر برای محدودسازی و شکل دادن به نتایجی مخالف ترجیحات رقیب» (لیتل، ۱۳۸۹، ص ۴۲). بیشتر این دسته از متفکرین بر موازنه خارجی از طریق ابزارهای گوناگون مانند همکاری‌های محدود نظامی، فعالیت‌های دیپلماتیک، استفاده از سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی تأکید دارند. نظریه موازنه نرم به عنوان بدیلی برای نظریه موازنه سخت طرح شده است.

بهترین مبنای نظری برای مفهوم موازنه نرم توسط رابرت پاپ ارائه شده است. بنابر دیدگاه پاپ، هدف ایجاد موازنه نرم را می‌توان خنثی کردن عملکرد دولت در حال رهبری بدون مقابله مستقیم دانست. معیار موفقیت موازنه نرم، تنها کنار گذاشتن یک سیاست از سوی ابرقدرت نیست، بلکه حضور دولت‌های بیشتر در ائتلاف موازنه‌گر علیه ابرقدرت نیز معیار خوبی است.

پاپ عوامل زیر را به عنوان اصول موازنه نرم برمی‌شمارد:

الف) عدم پذیرش سرزمینی: قدرت‌های درجه دوم بیشتر از سرزمین‌های دیگر جهت انجام مانورها و عملیات نظامی سود می‌برند. بنابراین ردّ دسترسی سرزمینی کشورهای دیگر، موفقیت قدرت هژمون را در پیروزی کاهش می‌دهد.

ب) دیپلماسی گیر انداختن: از آنجا که قدرت‌های برتر هم نمی‌توانند تصمیم‌های سازمان‌های بین‌المللی را نادیده بگیرند و بدون توجه به آنها به هدف‌های خود دست یابند، دولت‌های دیگر می‌توانند با استفاده از این نهادها، قدرت هژمون را برای جنگ یا حمله کاهش دهند و از این راه برای آمادگی بیشتر جهت دفاع از خود فرصت‌های مناسبی به دست آورند.

پ) تقویت قدرت اقتصادی: قدرت نظامی دولتهایی را تهدید می‌کند که هدف‌ها را در جهت ایجاد موازنه در برابر قدرت هژمون دنبال می‌کنند. به این دلیل قدرت عظیم اقتصادی می‌تواند پشتوانه خوبی باشد. در این راه ایجاد بلوک‌های اقتصادی انحصاری بدون حضور قدرت هژمون و بالا بردن رشد اقتصادی و تجاری می‌تواند سودمند باشد.

ت) عزمی راسخ برای موازنه: قدرت‌های درجه دوم می‌توانند با ایجاد پیمان‌های دسته‌جمعی در برابر قدرت هژمون که نیاز به همراهی دیگر قدرت‌ها جهت تحقق برخی هدف‌های خود دارد، ایستادگی کنند. این مسئله ضمن آنکه سبب می‌شود اعتماد این قدرت‌ها به توانایی ایجاد موازنه در برابر قدرت هژمون افزایش یابد، موجب تشویق دیگر دولت‌ها در جهت پیوستن به ائتلاف می‌شود (Pape, 2005, pp.36-37).

با توجه به رویکردهای بالا، سیاست روسیه در خاورمیانه قبل و بعد از انقلاب‌ها را می‌توان در قالب نظریه موازنه قوای نرم تحلیل کرد. از این نظر، درگیری و حضور روسیه در خاورمیانه به‌عنوان ابزاری برای ایجاد موازنه در برابر ایالات متحده می‌باشد.

پیش از وقوع تحولات، روسیه با حضور در خاورمیانه و مشارکت فعال در تحولات و بحران‌های آن تلاش می‌کرد تا منافع و سیاست‌های امریکا در این منطقه را به چالش کشاند و توجه آن کشور را از حوزه آسیای مرکزی و قفقاز، بالتیک و اروپای شرقی و به‌ویژه اوکراین به دیگر نقاط سوق دهد. لازم به ذکر است که این نواحی پس از حادثه ۱۱ سپتامبر و با توجه به بحث تروریسم در دایره توجه امریکا قرار گرفت که مسکو بدون رعایت منافع ایالات متحده وارد حیاط خلوت آن کشور شد و با تحکیم روابط خود با دولتهایی مانند ایران و سوریه و با نزدیک شدن بیشتر به متحدان سنتی امریکا در خاورمیانه مانند عربستان، قطر، امارات متحده عربی به نوعی امریکا را در وضعیت مذاکره‌پذیری قرار داد و نفوذ آن کشور را در مناطق آسیای مرکزی، قفقاز و خاورمیانه با محدودیت مواجه ساخت.

با شروع قیام‌ها و تحولات اسلامی، سیاست روسیه در این مناطق با توجه به ابزار سیاستی موجود از کشوری به کشور دیگر متفاوت بوده است، اما در همه آنها با اقدامات نظامی مخالف بوده و تنها از طریق موازنه نرم سعی نموده تا دیپلماسی خود را فعال نماید. حضور روسیه در بحران سوریه پررنگ‌تر از سایر کشورهای انقلاب‌کرده به نظر می‌رسد. در این بحران، روسیه با توجه به تجربه لیبی در کنار کشورهای موافق دولت اسد قرار گرفته و به تقابل با غرب پرداخته است و همواره می‌کوشد از طریق ابزار سیاسی و دیپلماتیک، سیاست خود را پیش ببرد. روسیه

با هرگونه اقدام نظامی و خارج از چارچوب سازمان ملل مخالفت می‌کند و به ارائه مدل‌های روسی - سوری برای حل بحران می‌پردازد. مقاله حاضر با موضوع سیاست خارجی روسیه در خاورمیانه، براساس نظریه موازنه قوای نرم به پیش خواهد رفت.

۲. سیاست روسیه در خاورمیانه پیش از وقوع تحولات اسلامی

منطقه خاورمیانه به لحاظ موقعیت استراتژیک، وجود ذخایر قابل توجه انرژی و محور اتصال قاره آسیا و اروپا، به شدت مورد توجه و علاقه دولت‌ها و کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای قرار گرفته است. روسیه به‌عنوان یک بازیگر بزرگ جهانی توجه بسیاری به این منطقه داشته است. این کشور همان‌قدر که منافع خود را در ارتباط با غرب می‌داند، توجه به آسیا را در برنامه خود قرار داده است و به خاورمیانه به‌عنوان نقطه کلیدی بین این دو توجه بسیاری دارد. آنچه مسلم است سابقه سیاست خاورمیانه‌ای روسیه به روابط روسیه تزاری با کشورهای منطقه می‌رسد؛ زمانی که روسیه تزاری با پیشروی در شمال ایران با نفوذ سیاسی - نظامی بریتانیا در کشور همسایه‌اش ایران مقابله می‌کرد. در این دوره مهم‌ترین مسئله شرق (برای روسیه) تصرف کنترل تنگه‌های دریای سیاه و انضمام قسطنطنیه بود. روسیه کمونیستی، کارگران مسلمان شرق را متحدانی تلقی می‌کرد که در منازعه انقلابی با استعمار و سرمایه‌داری غرب مقابله می‌کنند و پس از جنگ دوم جهانی، زمانی که اتحاد شوروی به یک ابرقدرت تبدیل شد، نقش سیاسی، نظامی و اقتصادی فعال‌تری را در خاورمیانه ایفا نمود که در جنگ سرد میان اتحاد شوروی و ایالات متحده به نمایشی بدل گردید. در حقیقت سیاست خاورمیانه‌ای روسیه در هر مرحله از تاریخ این کشور شاهد تغییر و تحولات متأثر از برهه تاریخی خاص بوده است (Trenin, 2013a, p.1). همجواری جغرافیایی میان منطقه خاورمیانه و مرزهای روسیه سبب شده تا این کشور امنیت خود را در گروی امنیت این منطقه بداند. بدین معنا که بروز هرگونه اختلال در صلح و ثبات منطقه ممکن است امنیت روسیه را به مخاطره اندازد و صرف‌نظر از زیان‌های اقتصادی، این کشور را وارد منازعاتی ویرانگر و خطرناک سازد. علت اصلی این نگرانی نیز آن است که بیش از بیست میلیون مسلمان در نوار جنوبی این کشور به‌خصوص در بخش قفقاز شمالی ساکن هستند. افزایش نرخ زادوولد مسلمانان در روسیه به موازات کاهش جمعیت اسلاوی ارتدوکسی روسیه، این نگرانی را تشدید نموده است (Cohen, 2007, p.3).

علاوه بر این به لحاظ امنیتی، روسیه از منابع اسلام رادیکال در خاورمیانه که برخی از آنها از افراط‌گرایان داخلی روسیه در قفقاز شمالی نیز تغذیه می‌شوند، احساس نگرانی می‌کند. بیش از یک دهه، جدایی‌طلبان و تروریست‌های جنگ‌طلب چچنی، بزرگ‌ترین خطر را برای امنیت ملی روسیه ایجاد نموده‌اند. تجربه تلخ دو مرتبه لشکرکشی‌های چچن، منشوری است که رهبران روسیه از طریق آن حس می‌کنند، تهدیدات امنیتی از جنوب وارد می‌شود. در واقع بحران چچن باعث شد بسیاری از گروه‌های افراط‌گرای مذهبی، در سرزمین روسیه رخنه کنند و با قرار گرفتن در کنار مبارزین چچنی به انجام فعالیت‌هایی مانند قاچاق تسلیحات و پول، به کارگیری جوانان محلی، ترویج جدایی‌طلبی و تحریک نواحی مسلمان‌نشین به جدایی از روسیه، مبادرت ورزند.

یکی دیگر از نگرانی‌های روسیه به لحاظ امنیتی در منطقه خاورمیانه، تجدید فعالیت طالبان است که خطر بازگشت افغانستان را به نقش خود در اواخر دهه ۹۰- زمانی که نقش اصلی را در بی‌ثباتی منطقه ایفا می‌نمود- بیان می‌کند. تحقق این امر، روسیه را بیش از پیش نگران خواهد کرد؛ چرا که این موضوع سبب افزایش ناامنی در کشورهای تحت‌الحمایه مسکو در آسیای میانه خواهد شد و ممکن است قیام‌های داخلی در این مناطق بار دیگر ظهور یابند (Trenin, 2010, p.4) از این جهت روسیه به دنبال برقراری روابط مستحکم با جوامع اسلامی است و می‌کوشد تا تصویر بین‌المللی خود را در نزد این جوامع بهبود بخشد. این نکته از آن جهت اهمیت دارد که شوروی در دوره نظام دوقطبی توانسته بود از رهگذر برقراری روابط مستحکم با جوامع خاورمیانه‌ای، که دارای گرایش‌های ضدغربی نیز بودند، به نوعی خود را به عنوان مدافع اسلام معرفی نماید. این مسئله در حالی است که روسیه به‌عنوان جانشین شوروی نتوانست این جایگاه را حفظ نماید. دو بار جنگ روسیه با چچن، در کنار سیاست‌های حمایت‌گرانه مسکو از صربستان، در خصوص مناطق بوسنی و کوزوو، منجر به تضعیف موقعیت این کشور در جهان عرب و اسلام در دهه ۱۹۹۰ شده بود. به گونه‌ای که به گفته پل ریولین، روسیه در پایان این دهه، نزد جوامع یادشده نه مدافع، بلکه دشمنان اسلام معرفی شده بود (Avineri, 2000, p.5).

به هر حال اتخاذ سیاست بازگشت به منطقه از سوی رهبران روسیه نکته قابل تأملی است که روسیه از طریق آن توانست روابط حسنه‌ای با کشورهای مسلمان منطقه برقرار نماید. عضویت روسیه در سال ۲۰۰۵ به‌عنوان عضو ناظر در سازمان کنفرانس اسلامی حکایت از پویا

بودن این سیاست دارد. در ضمن روسیه سعی می‌کند تا از یک سو با برقراری روابط حسنه با کشورهای چون ایران و سوریه که از اکثریتی شیعی برخوردارند، نگرانی خود را در زمینه بنیادگرایی دینی و نفوذ اسلام سیاسی کاهش دهد و سیاست خود را نسبت به قفقاز شمالی و جمعیت ساکن در آن تضمین نماید و از سوی دیگر با برقراری رابطه با دول محافظه‌کار و سنی‌مذهب در خاورمیانه مانند عربستان، قطر، امارات و اردن، به دنبال محدود کردن نفوذ امریکا در منطقه باشد. از آنجا که رویکرد روسیه نسبت به برقراری ثبات در خاورمیانه، با نگرش امریکا در این زمینه که مبتنی بر اصلاحات دموکراتیک بوده، متفاوت می‌باشد، روسیه مسیر خود را در این منطقه از ایالات متحده جدا نموده است. برخی بر این باورند که دولت روسیه معتقد به توسعه تدریجی نهادهای دموکراتیک در کشورهای اوراسیایی است، در حالی که امریکا و اروپا تلاش می‌کنند از طریق اعمال زور، دموکراسی در این کشورها را ترویج دهند و این موردی خطرناک محسوب می‌شود؛ زیرا این مسئله می‌تواند اتحادهای جدیدی را میان کشورهای که خواهان اقدامات تدریجی در این زمینه هستند، به وجود آورد و نکته‌ای که نباید فراموش کرد، آن است که این استانداردهای تحمیلی بر مناطقی همچون خاورمیانه، چون محصول توسعه تدریجی در درون جوامع این منطقه نیستند، نتایج فاجعه‌باری به دنبال خواهد داشت و عراق بهترین نمونه در این زمینه می‌باشد (Kaczmarek, 2011, p.3).

در مجموع به لحاظ امنیتی، روسیه تلاش می‌کند با برقراری روابط متوازن و پایدار با تمامی دولت‌ها و بازیگران خاورمیانه‌ای، سیاست خود را در این منطقه، از ایالات متحده امریکا جدا نماید. از نظر مقامات کرملین، تنها راه ایمن‌سازی مرزهای جنوبی خود و نیز منطقه آسیای مرکزی و قفقاز از تحولات خاورمیانه در ابعاد تروریسم، بنیادگرایی دینی، تسلیحات کشتار جمعی و... بهره‌گیری از سازوکارها و ابزارهای مختلف در نزدیکی به کشورهای واقع در این منطقه می‌باشد.

از نقطه نظر سیاسی، مسکو از افزایش قدرت نظامی ایالات متحده در منطقه به‌عنوان یک تهدید بالقوه برای خود ابراز نگرانی می‌کند. با وجود اینکه استراتژیست‌های روسی با کسب امتیازاتی از ایالات متحده این تهدید را کاهش داده‌اند، اما روسیه همچنان به مخالفت خود با حضور نظامی امریکا در منطقه ادامه می‌دهد. بر این اساس نوع روابط مسکو و واشنگتن تأثیری مهم و مستقیم بر فهم سیاست خاورمیانه‌ای روسیه دارد. پایه اصلی این استدلال، سیاست‌های ایالات متحده امریکا در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز پس از رویدادهای تروریستی ۱۱

سپتامبر می‌باشد. واشنگتن با بهره‌گیری از فرصت پیش‌آمده تلاش کرده است تا حتی‌الامکان نسبت به کم‌رنگ‌سازی مبانی نفوذ روسیه در آسیای مرکزی و قفقاز اقدام نماید. بنابراین مسکو نیز با مشارکت فعال در انواع مختلف تحولات و بحران‌های خاورمیانه در تلاش است تا به "موازنه نفوذ" در این رابطه دست یابد. در همین رابطه جورج فریدمن معتقد است که نخبگان روسی با چنین محیط روان‌شناختی کوشیده‌اند تا با اعمال نفوذ در منطقه خاورمیانه و در جهت‌ی مغایر با حضور آمریکا در این منطقه یک هدف مهم را دنبال نمایند، و آن تجدید نفوذ آمریکا می‌باشد. به بیان دیگر، همان‌گونه که واشنگتن بدون رعایت منافع روسیه وارد منطقه پیرامونی و حیات خلوت آن کشور می‌شود و به تقویت و حمایت از رژیم‌های ضد روسی همچون گرجستان می‌پردازد، روسیه نیز تلاش دارد تا با تحکیم روابط خود با دولت‌هایی مانند ایران، سوریه و دولت جدید فلسطینی به رهبری حماس و یا نزدیک شدن بیشتر به متحدان سنتی آمریکا در خاورمیانه مانند عربستان، قطر، امارات متحده عربی، اردن و مصر، به نوعی آمریکا را در وضعیت مذاکره‌پذیری قرار دهد و نفوذ آن کشور را در مناطق آسیای مرکزی، قفقاز و خاورمیانه با محدودیت مواجه سازد (Friedman, 2006, p.2).

در ارائه رویکردی سیاسی به پویای‌های خاورمیانه‌ای روسیه که جورج فریدمن نیز از باورمندان این نگرش است، می‌توان نکات زیر را دریافت نمود: نخست، مسکو دیگر خود را شریکی قابل اتکاء برای ایالات متحده آمریکا در عرصه سیاست خارجی نمی‌داند. دوم، مقامات کرملین درصدد نشان دهند همان‌گونه که آمریکا برای روسیه مشکلاتی را در منطقه پیرامونی آن کشور فراهم می‌کند، مسکو نیز قادر است واشنگتن را در حوزه‌هایی که دارای منافع بنیادین می‌باشد، دچار دردسر و سردرگمی نماید. سوم، به باور سیاستمداران روسی، هرچه آمریکا در بحران‌ها و مسائل مختلف خاورمیانه‌ای مانند: بی‌ثباتی و ناامنی در عراق و افغانستان، برنامه هسته‌ای ایران، فرآیند صلح خاورمیانه، تسلیحات کشتار جمعی، تروریسم غوطه‌ور شود، انرژی سیاست خارجی آن کشور جهت مداخله در حوزه نفوذ سنتی روسیه در منطقه اوراسیا تحلیل خواهد رفت. بنابراین مسکو در تلاش است با چالش کشیدن منافع و سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه توجهات آن کشور را از آسیای مرکزی و قفقاز، بالتیک و اروپای شرقی و به‌ویژه اوکراین به دیگر نقاط سوق دهد.

مشارکت روسیه در فرآیند صلح اعراب و اسرائیل و دعوت‌های این کشور از مقامات فلسطینی و اسرائیلی برای حضور در مسکو به لحاظ سیاسی یکی از مهم‌ترین جلوه‌هایی است

که دال بر پوستاندازی روسیه در سیاست خاورمیانه‌ای خود می‌باشد. بر این اساس در زمان ریاست جمهوری مدودف و البته با نظر پوتین یکی از جهت‌گیری‌های عمده سیاست خارجی این کشور یعنی تمایل به کنار گذاشتن احساس حقارت دهه ۱۹۹۰ و بازگشت روسیه به سطح بالایی در امور بین‌الملل اتخاذ شد که این سیاست بعد جدیدی به حضور روسیه در خاورمیانه بخشید. تأثیرگذاری روسیه در حل مشکلات منطقه‌ای لازمه حضور جدی آن به‌عنوان یک بازیگر بین‌المللی و دارای جایگاه برتر می‌باشد. روسیه تمامی احزاب درگیر در مناقشات خاورمیانه را متصل به هم می‌داند و بنابراین یک فعالیت دیپلماتیک با پشتوانه بین‌المللی را دنبال می‌کند تا به آشکارسازی مناقشه میان اسرائیل- لبنان- سوریه و یا اسرائیل- فلسطین بینجامد. روسیه اعمال تحریک‌کننده حزب‌الله را در شورای امنیت سازمان ملل متحد محکوم می‌کند، اما به‌عنوان قربانی خشونت‌های اسرائیل از آن حمایت می‌کند و اصرار دارد تا سازمان ملل متحد بر هر عمل صلحی کنترل داشته باشد (Stepanova, 2006, p.4).

هرچند که روسیه در مناقشه سوریه و اسرائیل، به لحاظ سیاسی، اقتصادی و نظامی از دمشق حمایت نمود، اما اسرائیل را یک دولت قدرتمند و کاملاً قانونی می‌داند و ایجاد رابطه با آن را یک ضرورت سیاسی برمی‌شمارد. روسیه مایل به ایجاد تنش در روابط خود با این کشور نمی‌باشد؛ چراکه رهبران روسیه بر این امر واقفاند که جمعیت یهود در امریکا قدرت را در دست دارند و بنابراین سعی می‌کنند روابط خود را با اسرائیل ارتقا دهند. هرچند روسیه تلاش کرده تا از روند صلح در خاورمیانه حمایت کند، اما به وضوح نتوانسته است قدرت تأثیرگذاری بالایی در حل این مناقشات داشته باشد. در واقع روسیه با حضور در حل این مناقشات به دنبال ارائه تصویری از خود به‌عنوان حداقل یک قدرت فرامنطقه‌ای بود و تلاش نمود تا خود را برخلاف ایالات متحده امریکا، یک "میانجی قابل اعتماد" و "بی‌طرف" در فرآیند صلح معرفی نماید (kreutz, 2010, p.10).

از دیگر ابعاد حضور روسیه در خاورمیانه می‌توان به ملاحظات اقتصادی این کشور اشاره نمود. از این نقطه نظر، هرچند عمل‌گرایی و توجه به ملاحظات اقتصادی مهم‌ترین ویژگی سیاست خارجی روسیه در قبال منطقه خاورمیانه می‌باشد، اما خاورمیانه، منطقه اصلی مورد توجه روسیه در مباحث اقتصادی نیست. بر این اساس، روسیه برخلاف دوران اتحاد جماهیر شوروی نه توان اعمال نفوذ در خاورمیانه را دارد و نه لزوماً تمایلی به انجام آن. مسافت طولانی این منطقه از مرزهای روسیه موجب شده است تا این کشور برای اهداف اقتصادی خود در

خاورمیانه، اولویت درجه دو قائل شود بدین معنا که روسیه تنها کوشیده است تا نقش سنتی خود را در خاورمیانه به‌عنوان یکی از تأمین‌کنندگان اصلی تسلیحات برای کشورها این منطقه حفظ و هم‌زمان بازارهای جدیدی را به روی شرکت‌های روسی باز کند. در واقع صدور تسلیحات به دولت‌های منطقه نشان می‌دهد روسیه توجه ویژه‌ای به سوی گسترش روابط با دول خاورمیانه‌ای برای کسب درآمدهای خارجی بیشتر دارد (کیانی، ۱۳۸۷، ص ۳۷۱). در کنار فروش تسلیحات نظامی به دول خاورمیانه، دومین موضوع در زمینه اقتصادی، انرژی است. روسیه به‌عنوان یک تولیدکننده عمده انرژی، کشورهای ثروتمند خاورمیانه در زمینه نفت و گاز را به‌طور هم‌زمان به‌عنوان شریک و رقیب می‌پندارد و سود حاصل از حفظ بهای نفت را به‌طور مؤثر با آنها تقسیم می‌کند. روسیه امیدوار است که رقابت در بازار گاز را تنظیم کند. در این راستا شرکت‌های روسی در پروژه‌های نفتی و گازی در کشورهایی چون ایران، عراق، سوریه، لیبی و... شرکت نموده‌اند. در حقیقت روسیه نه‌تنها مایل به توسعه بازار فروش تسلیحات خود در خاورمیانه می‌باشد، بلکه می‌کوشد تا نقش شرکت‌های روسی در بخش انرژی این کشورها را نیز تقویت نماید. با وجود این، فروش تسلیحات روسی به دول خاورمیانه، مهم‌ترین نقش را در رشد تجارت روسیه با این منطقه داشته است.

فروپاشی شوروی و جایگزین شدن فدراسیون روسیه، تغییراتی در سیاست صدور تسلیحات به خاورمیانه ایجاد کرد. نیاز مالی روسیه به کسب درآمد خارجی، نقش اصلی در تصمیمات مقامات کرملین در فروش تسلیحات داشته است. با آغاز دهه ۱۹۹۰، بازار خاورمیانه برای روسیه شامل سه دسته از کشورها بود: دسته اول کشورهایی که بدهی‌های سنگینی به روسیه داشتند، مانند عراق و سوریه. دسته دوم، دولت‌هایی که مسکو از روابط اقتصادی خوبی با آنها بهره‌مند بود، مانند ترکیه و ایران. دسته سوم نیز کشورهایی بودند که در زمره شرکای تجاری مهم روسیه به شمار می‌آمدند که مصر یک نمونه از آنها بود. در مجموع می‌توان خاورمیانه را به‌عنوان یک بازار مهم اقتصادی به‌ویژه در بخش فروش تسلیحات برای روسیه تلقی کرد (کیانی، ۱۳۸۷، ص ۳۷۲).

به‌طور کلی هر چند که تبیین دقیق سیاست خاورمیانه‌ای روسیه به دلیل وجود محرک‌ها و متغیرهای متعدد، دشوار است، اما با این حال می‌توان سیاست روسیه در خاورمیانه را در قالب سه رویکرد امنیتی، سیاسی و اقتصادی تبیین نمود که به نظر می‌رسد رویکرد امنیتی از درجه استحکام بیشتری برخوردار باشد. البته تقدم این رویکرد به معنای نفی دو رویکرد دیگر

نیست، بلکه به معنای آن است که محرک‌های امنیتی سهم بیشتری در جهت‌دهی به سیاست روسیه در خاورمیانه دارند. در یک جمع‌بندی کلی می‌توان دلایل اهمیت منطقه خاورمیانه را از نظر مسکو این‌گونه تبیین نمود:

۱. هم‌جواری جغرافیایی: مسافت میان گروزی (پایتخت چین) و موصل عراق تقریباً ۶۰۰ مایل می‌باشد.

۲. حضور گسترده مسلمانان: با فروپاشی شوروی انزوای دیگر هیچ دیواری وجود ندارد که مسلمانان روسیه را از سایر مسلمانان در ترکیه، ایران، افغانستان و جهان عرب جدا نماید.

۳. ظهور مذهب و آشفتگی‌های سیاسی در جهان اسلام: ایده‌های رادیکال و جنگ‌طلب از خاورمیانه به قفقاز شمالی در روسیه و جمهوری‌های مرکزی آن (تاتارستان) و آسیای مرکزی خواهد رسید.

۴. اقتصاد و دستیابی به انرژی: روسیه خود را یک قدرت انرژی می‌داند و به دنبال فرصتهایی خارج از مرزهای خویش می‌باشد.

۵. حضور ایالات متحده در منطقه: به دلیل تمرکز ایالات متحده بر منطقه و حضور نظامی آن در عراق و افغانستان، روسیه توجه زیادی به این منطقه مبذول داشته است (Trenin, 2010, pp.3-6)

۳. وقوع تحولات در خاورمیانه

تحولات اسلامی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا با قربانی شدن محمد بوعزیزی در اعتراض به مسائل اقتصادی تونس در دسامبر ۲۰۱۰ حرقه زده شد و پس از آن به سراسر منطقه سرایت پیدا کرد. روحیه انقلابی از تونس به کشورهای همسایه، مصر، لیبی، سوریه، بحرین، یمن، مغرب و اردن نیز گسترش یافت. وقوع این تحولات در منطقه قابل پیش‌بینی نبود؛ چرا که این منطقه حدود ۴۰ سال از ثبات نسبی برخوردار بوده و حتی تجربه بحران‌های حاد اقتصادی را هم نداشته است. در مورد علل وقوع این تحولات نظرات متفاوتی وجود دارد. برخی آنها را از منظر متغیرهای ملی و بین‌المللی تبیین می‌کنند و متغیرهای ملی را شامل توسعه وابسته، دولت سرکوبگر و شخصی، زوال اقتصادی، شکاف اقتصادی، شکاف مذهبی و قومی و شکاف سنی و جنسی می‌دانند و متغیرهای بین‌المللی را شامل نفوذپذیری در برابر تبلیغات رسانه‌ای، نقش سازمان ملل متحد و آمریکا در فرایند افزایش فشار و تأثیرپذیری از انقلاب اسلامی

برمی‌شمارند. برخی دیگر به نقش رسانه‌های جدید، اینترنت و شبکه‌های مجازی و اجتماعی در ایجاد و گسترش این تحولات اشاره می‌کنند.

دولت غیردموکراتیک و سرکوبگر از جمله متغیرهای مهمی است که در سطح ملی به آن پرداخته می‌شود و در تحولات منطقه نقش غیر قابل انکاری دارد؛ چراکه دولت‌های حاکم در این کشورها به شدت محافظه‌کار بوده و در ضمن خصلتی سنت‌گرایانه دارند. به همین دلیل با هرگونه تغییر به شدت تهدید می‌شوند. بنابراین سعی در جلوگیری از این تغییرات دارند. بحران و زوال اقتصادی از متغیرهای دیگری است که در این سطح مورد بررسی قرار می‌گیرد. اقتصاد هر کشور از عوامل مهمی به حساب می‌آید که در بررسی تحولات آن نقش مهمی را ایفا می‌کند و کاهش شکاف‌های اجتماعی و از بین بردن فقر از اهداف مهم یک کشور در مسیر دستیابی به توسعه اقتصادی می‌باشد. این در حالی است که در کشورهای منطقه، این متغیر نقش برجسته‌ای را در انقلاب آنها داشته است. ساختار مذهبی و قومی نیز در زمره متغیرهای ملی قرار دارد. در بسیاری از موارد دولت‌های حاکم بر خاورمیانه به نحو مطلوبی به مدیریت منازعات قومی و مذهبی نپرداخته‌اند و به همین دلیل این عامل سهم زیادی در ایجاد تحولات و گسترش آنها داشته است؛ به صورتی که منجر به شکل‌گیری گروه‌های حامی دولت و گروه‌های معترض شده یا طیف گسترده از میانه‌رو تا مسلحانه را دربر گرفته‌اند. با توجه به تأثیر فزاینده ساختارهای قومی و مذهبی بر این جریان، این عامل به نحو فزاینده‌ای در حال تبدیل شدن به مسائل بین‌المللی می‌باشد (دهقانی فیروزآبادی و محسنی، ۱۳۹۱، صص ۹۷-۱۰۲).

متغیرهای بین‌المللی نیز نقش مهمی در این امر داشته‌اند. از جمله آنها می‌توان به تأثیر رسانه‌ها اشاره کرد. تأثیر رسانه‌های ارتباطی و به‌ویژه شبکه‌های اجتماعی در اطلاع‌رسانی و گسترش سریع تحولات انقلابی در کشورهای منطقه انکارناپذیر است. رسانه، اینترنت و شبکه‌های اجتماعی آگاهی را در بین اقشار مختلف کشورهای درگیر منطقه به‌ویژه قشر جوان بالا برده، توجه آنها را به آنچه در اطرافشان می‌گذشت، جلب نموده و فرایند تحولات منطقه را تسهیل و تسریع نموده است. جهت‌دهی به افکار عمومی در شبکه‌های اجتماعی در دو مرحله صورت می‌گیرد: در مرحله نخست، شبکه‌سازی در فضای مجازی و در مرحله دوم شبکه‌سازی و مشارکت در فضای واقعی. بدین ترتیب همان‌گونه که شاهد بودیم، نقش اجتماع‌سازی شبکه‌های اجتماعی در برخی از کشورهای منطقه موجب ایجاد بحران شده و در کنار عوامل دیگر، زمینه

را برای سقوط و اصلاحات سیاسی برخی از رژیم‌های منطقه فراهم آورده است (آقایی و دیگران، ۱۳۹۱، ص ۸).

لازم به ذکر است برخی شبکه‌های اجتماعی مانند توئیتر و فیس‌بوک در ایجاد تحولات نقش پررنگ‌تری داشته‌اند و شبکه‌هایی مانند "الجزیره" نیز نقش مهمی در آشکارسازی و تسری بحران‌ها ایفا نموده است. هرچند که داشتن یک زبان واحد (عربی) سبب تأثیرگذاری بر همسایگان شده، اما با این حال آشکارسازی بحران‌ها توسط این رسانه محلی در تسری آنها به دیگر نقاط بی‌تأثیر نبوده است؛ به‌ویژه که با حمایت دولت‌هایی مانند قطر، این شبکه در افزایش حس انقلابی در افراد توانسته است نقش مؤثری را ایفا نماید (Zikibayeva, 2011, p. 3).

نکته مهم این است که رسانه‌های بزرگ چنان نفوذی در این منطقه دارند که مردم این کشورها و جهانیان را وادار می‌کنند تا ناآگاهانه از دریچه چشم‌انداز و کلیشه رسانه‌های غربی به مسائل نگاه کنند و اندیشه و رفتار خود را شکل دهند. تهاجم رسانه‌های قدرتمند جهانی برای کشورهای منطقه به‌گونه‌ای مضاعف مسئله‌ساز شده است. از جمله این مسائل می‌توان به تلاش برای ایجاد اصلاحات سیاسی در جوامع اسلامی اشاره کرد. این همان مسئله‌ای است که در این کشورها شاهد آن بودیم. حضور قدرت‌های بزرگ از جمله آمریکا در این کشورها و کاهش حمایت از دولت‌های سرکوبگر از سوی این قدرت فرامنطقه‌ای، زمینه‌های گسترش و تسری این انقلاب‌ها را از کشوری به کشور دیگر فراهم آورد. البته آمریکا در ابتدا سیاست صبر و انتظار را پیشه نمود و بعد از آنکه احتمال ماندن حکومت قبلی کم‌رنگ شد، سیاست کاهش حمایت‌ها را در پیش گرفت. در این راستا حضور سازمان ملل و صدور قطعنامه‌ها نیز بی‌تأثیر نبود. این سازمان بیشترین فشار خود را براساس منشور و اصول منشور اعمال نمود و به‌منظور اجرای قطعنامه‌ها برنامه‌های مصوب از شورای امنیت به‌عنوان بازوی اجرایی استفاده کرده است که در رأس آن آمریکا قرار دارد. بنابراین در بررسی نقش سازمان ملل در گسترش فرایند دموکراسی باید به نقش آمریکا نیز اشاره کرد (دهقانی فیروزآبادی و محسنی، ۱۳۹۱، صص ۱۱۰-۱۰۹).

به طور کلی مجموع عوامل ذکرشده در دو سطح ملی و بین‌المللی زمینه ایجاد تحولات در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا را فراهم نموده است.

۴. سیاست روسیه در خاورمیانه پس از تحولات

وقوع تحولات در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا سبب تغییرات گسترده‌ای در صحنه بین‌المللی شد و زمینه حضور بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را در آنها ایجاد کرد. بازیگرانی چون ایران، چین، روسیه و ایالات متحده در هر یک از بحران‌های رخ داده حضور یافتند و با توجه به منافع و امکانات خویش در آنها به ایفای نقش پرداختند. در میان این بازیگران، روسیه به‌عنوان یک بازیگر فرامنطقه‌ای نسبت به هر یک از تحولات، سیاست خاصی را اتخاذ نموده است. وقوع بیداری عربی در خاورمیانه و شمال آفریقا، قدرت بازیگری روسیه را افزایش داد و سبب شد تا نقش مؤثری در این تحولات ایفا نماید. هرچند که سطح تأثیرگذاری آن بسته به ابزار موجود، از کشوری به کشور دیگر و از وضعیتی به وضعیت دیگر متفاوت بوده است.

در آغاز، یعنی با شروع تحولات در تونس، مصر و اشاعه آن به بحرین و یمن، روسیه به‌عنوان یک ناظر منفعل عمل نمود؛ چراکه از یک سو خیزش‌های مردمی در این کشورها را نتیجه عوامل اقتصادی-اجتماعی و قطع ارتباط حاکمان با مردم می‌دانست و از سوی دیگر هیچ‌گونه پیوند سیاسی و اقتصادی با رهبران این کشورها نداشت. از آنجا که مسکو در تونس و مصر تحت تأثیر لیبرال‌های غرب‌گرا قرار نگرفت، موفق شد تا خشم طبقه شهری را به دولت‌های برکنار شده انتقال دهد و در ضمن مهم‌ترین ابزار آن برای تأثیرگذاری در این کشورها، بهره‌گیری از شورای امنیت سازمان ملل متحد بود؛ هرچند که این شورا هم نقش بسیار کم‌رنگی در این جریان‌ها ایفا نمود. مسکو با اتخاذ رویکردی واقع‌بینانه نسبت به دولت‌های جدید تونس و مصر در جهت بهبود روابط خود با این کشورها اقداماتی را انجام داد که کاهش ممانعت‌های رسمی نسبت به "انجمن مسلمانان" - که به دلیل حضورش در بحران چچن در یک دهه پیش مرکز تروریستی خوانده شده بود- یکی از این اقدامات بود. علی‌رغم وقوع تحولات در مصر، این کشور برای گردشگران روسیه و حضور مجدد شرکت‌های انرژی، آینده خوبی را رقم زد (Trenin, 2013a, p.4).

اما نقش روسیه در صحنه لیبی متفاوت بود و البته با تغییر نقش خود در صحنه این میدان دچار سردرگمی شد. روسیه در این کشور دارای پیوندهای اقتصادی فراوانی بود. حضور شرکت‌های روسی و انعقاد قراردادهای سودمند (تا پیش از شروع جنگ، ارزش این قراردادها به ۱۰ میلیارد دلار می‌رسید) سبب شده بود تا این کشور به یکی از بازارهای سودمند روسیه تبدیل شود. مسکو با فعالیت در بخش نفت و احداث خطوط راه‌آهن و همچنین فروش

تسلیمات به این کشور، بازارهای آن را اشغال کرده و به تجارت در آن مشغول شده بود. با شروع جنگ داخلی در لیبی، مسکو تلاش کرد خود را به‌عنوان یک ناظر مسئول در سیاست بین‌الملل جلوه دهد و بر این اساس تحریم تسلیحاتی ۲۶ فوریه (راه‌حل ۱۹۷۰ شورای امنیت) را علیه لیبی به تصویب رساند و این امر در حالی اتفاق می‌افتاد که روسیه قراردادهای تسلیحاتی کلانی را با لیبی منعقد نموده بود و تحقق این موضوع می‌توانست برای روسیه و صنعت تسلیحات آن خطر بزرگی باشد. پس از این موضوع به ناگاه نقش روسیه در جریان لیبی تغییر یافت، یعنی زمانی که در ۱۷ مارس ۲۰۱۱ در شورای امنیت سازمان ملل، یک رأی ممتنع از طرف این کشور داده شد. راه‌حل ۱۹۷۳ شورای امنیت (۱۷ مارس ۲۰۱۱) راجع به اعلام منطقه پرواز ممنوع بر فراز لیبی به‌منظور تأمین امنیت شهروندان بود، اما روسیه با انجام این کار (نه رأی مثبت و نه وتوی آن) سبب شد تا عملیات نظامی توسط دول غربی از اواخر مارس ۲۰۱۱ با حضور رهبران ناتو در این کشور آغاز شود. تحقق این امر (مداخله در کشوری به بهانه فعالیت‌های بشر دوستانه) اساس حقوق بین‌الملل و نقش سازمان ملل و ناتو را به کلی زیر سؤال برد که این دو برای روسیه ابزاری به حساب می‌آمدند تا خود را به‌عنوان یک قدرت بزرگ جلوه دهد. هرچند که این تصمیم از یک سو جدالی را میان رهبران روسیه ایجاد کرد، اما از سوی دیگر قذافی هرگز یک شریک مهم سیاسی در نزد مسکو جلوه نکرد که امروز از طرف این کشور مورد حمایت اساسی قرار گیرد. با این حال سیاست روسیه در لیبی با ایجاد این شکست به کلی تغییر یافت. دولت جدید معاهدات بین‌المللی کشورش را که روسیه هم در آنها شریک بود، فراموش نمود و شکاف‌های جدی میان این دو کشور ایجاد کرد. اما ذکر دو نکته به لحاظ اقتصادی و سیاسی قابل تأمل است:

۱. به لحاظ اقتصادی، از یک طرف روسیه در زمینه فروش تسلیحات و انرژی، شکست سنگینی را در لیبی تحمل نمود که متعاقب آن بازارهای این کشور را کاملاً از دست داد و از طرف دیگر با بخشش بدهی ۴/۵ میلیارد دلاری لیبی (این بدهی مربوط به دوران اتحاد شوروی بوده است) در سال ۲۰۰۸ یکی از سرمایه‌های خود را به هدر داد.

۲. به لحاظ سیاسی، شکست روسیه در صحنه لیبی سبب شد تا روابط سرد میان مسکو و واشنگتن به کلی یخ‌زده شود و روسیه از این سناریو به‌عنوان تجربه‌ای در میدان سوریه بهره‌مند

گسترش قیام‌ها و انقلاب‌های شمال آفریقا، منطقه حساسی چون سوریه را در خاورمیانه هدف گرفت و سبب ایجاد بحران در این کشور شد. وضعیت سوریه با دیگر کشورهای قیام‌کرده متفاوت است؛ چرا که اعتراض‌های مردم به دلیل ساختار نامتناسب دولت با تحولات جهانی است. اما حضور بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای سبب شده تا این بحران نیز با سایر بحران‌ها مشابه به نظر برسد. بازیگرانی که هر یک با توجه به اهداف و ابزار دیپلماتیک و سیاسی خود به همراهی یا مخالفت با دولت سوریه پرداخته‌اند. روسیه یکی از بازیگران فرامنطقه‌ای حاضر در بحران سیاسی سوریه با توجه به اهداف و منافع خویش در این کشور و نیز با توجه به تجربه لیبی، به همراهی با دولت اسد پرداخته است. البته روسیه پیوندهای سیاسی، اقتصادی و نظامی قوی با این کشور داشته و از این نظر نیز موافقت او با دولت سوریه قابل توجیه به نظر می‌رسد. سابقه طولانی فروش تسلیحات روسیه به سوریه به‌عنوان یک عامل مهم در این حمایت‌ها تلقی می‌شود؛ چرا که روسیه خواهان از دست دادن یکی دیگر از بازارهای سودمند خود نمی‌باشد. هرچند که مرکزیت منافع اقتصادی روسیه با سوریه براساس تجارت سودمند تسلیحات شناخته می‌شود، اما این روابط تجاری با حضور شرکت‌های مختلف روسی در سوریه و همکاری در بخش انرژی نیز همراه می‌شود (Bagdonas, 2012, pp.64-65).

پایگاه دریایی طرطوس-تنها پایگاه دریایی خارج از اتحاد شوروی که با توجه به اهمیت آن تاکنون توسط روسیه حفظ شده است- که به واسطه آن هم برخی از اهداف سیاسی تحقق می‌یابد و هم یک شریک استراتژیک در دنیای عرب حفظ خواهد شد، از جمله منافع نظامی روسیه در سوریه به حساب می‌آید. این پایگاه به‌طور قابل توجهی می‌تواند ظرفیت‌های عملی روسیه را ارتقا دهد، زیرا کشتی‌های مستقر در آن قابلیت دسترسی به دریای سرخ و اقیانوس هند را از طریق کانال سوئز و دسترسی به آتلانتیک را به واسطه تنگه جبل الطارق ظرف چند روز دارا می‌باشند. هم‌اکنون روسیه با اجرای رزمایش‌های گوناگون در این پایگاه دریایی به دنبال اثبات حضور و بازگشت خود به آب‌های بین‌المللی در چشم جهانیان است. نکته مهم‌تر این است که روسیه علاوه بر موارد مذکور، اهدافی را در سطح بین‌المللی دنبال می‌کند. جلوگیری از کاهش نفوذ خود در خاورمیانه و ممانعت از تسری ناآرامی‌ها از منطقه خاورمیانه به منطقه اوراسیا از جمله آنها می‌باشند. روسیه در جهت جلوگیری از کاهش نفوذ خود در منطقه خاورمیانه به تقابل با غرب پرداخته و از آنجا که علاقه‌مند است تا بار دیگر خود را به‌عنوان یک بازیگر جهانی احیا نماید، می‌بایست منافع و نگرانی‌های خود را براساس "قدرت بزرگ" تطبیق

دهد. به طور کلی رویکرد روسیه نسبت به این تحولات در چارچوب انتقاد مسکو از برخورد دوگانه غرب در قبال این تحولات می‌گنجد. روسیه معتقد است که غرب به بهانه فعالیت‌های بشردوستانه در امور کشورها مداخله می‌نماید، این در حالی است که در یمن و بحرین در برابر نقض حقوق بشر و ارزش‌های انسانی سکوت کرده، اما به موضوع سوریه توجه ویژه‌ای را مبذول داشته است. بنابراین روسیه نتیجه‌گیری کرده است که غرب سعی در تحمیل ارزش‌های خود در منطقه خاورمیانه و مدیریت تحولات منطقه را دارد، یعنی همان موردی که در صورت تحقق، سبب کاهش حضور روسیه در خاورمیانه خواهد شد. براین اساس روسیه خواهان پیگیری منافع خود تنها از طریق سیاسی و دیپلماتیک می‌باشد و در این راستا از سازمان‌های بین‌المللی، ابزار چانه‌زنی و راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز بهره برده است (Kreutz, 2010, pp.18-21).

در زمینه امنیتی، روسیه به دلیل همجواری جغرافیایی میان برخی نقاط جنوبی کشور خود با منطقه خاورمیانه نگران رشد اسلام‌گرایی افراطی و همچنین تسری ناآرامی‌ها از خاورمیانه به حوزه اوراسیا می‌باشد. البته ایجاد موج‌هایی از اعتراض به انتخابات پارلمانی ۲۰۱۱ روسیه که برخی از مخالفان پوتین امید به ایجاد "بهار روسی" و از بین رفتن روسیه پوتینی داشتند، این نگرانی بیش از پیش افزایش داده است. به‌طور کلی وقوع تحولات، احتمال ایجاد خیزش‌هایی در جمهوری‌های اتحاد شوروی سابق را افزایش خواهد داد، هرچند که هیچ تلاشی در جهت سرکوبی رهبران این کشورها صورت نگیرد. اسلام‌گرایی افراطی که در نتیجه برکناری اسد و به قدرت رسیدن مخالفان آن ایجاد خواهد شد، موضوع دیگری است که سبب نگرانی روسیه در حوزه امنیتی شده است. تجربه تلخ بحران چچن سبب شده تا رهبران روسیه از حضور مخالفان دولت اسد که متشکل از عناصر جهادی و برخی نیز وابسته به القاعده نیز هستند، ابراز نگرانی کنند. هرچند که روسیه بعد از سال ۲۰۰۲، سیاست بازگشت به منطقه و ایجاد روابط حسنه با کشورهای مسلمان را اتخاذ کرد، اما از به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان سلفی و افراطی در سوریه به شدت نگران است. تحقق این امر خطر به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان را در بخش‌هایی از آسیای مرکزی افزایش خواهد داد و تحقق چنین سناریویی احتمالاً منجر به افزایش گسترده سیل مهاجرین از منطقه به روسیه خواهد شد که به تبع آن افزایش حملات تروریستی را شاهد خواهیم بود. بنابراین رهبران روسیه با حمایت گسترده سیاسی و نظامی از دولت اسد سعی می‌کنند تا مانع از به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان افراطی

شوند. روسیه بر این امر واقف است که در صورت به قدرت رسیدن مخالفین، سوریه که یکی از نقاط کلیدی در منطقه خاورمیانه محسوب می‌شود، از دست خواهد رفت و تبعات منفی زیادی را برای متحدین خود از جمله روسیه به جای خواهد گذاشت (Trenin, 2013b, pp.11-12)

فرجام

درگیری و حضور روسیه در منطقه خاورمیانه موضوعی است که نه به دوره اتحاد شوروی و نه روسیه کنونی بازمی‌گردد. حضور روسیه در این منطقه مربوط به دوران تزارها می‌باشد، یعنی زمانی که مهم‌ترین مسئله شرق در نزد روس‌ها دسترسی به تنگه‌های دریای سیاه و انضمام قسطنطنیه بود. روسیه در منطقه خاورمیانه منافع اقتصادی، سیاسی و امنیتی را دنبال می‌نمود، اما با شروع تحولات در این منطقه که به دلایل متفاوتی بروز یافت، سیاست این کشور متفاوت از قبل جلوه نمود. روسیه در هر یک از کشورهای بحران‌زده تونس، مصر، بحرین، یمن، لیبی و اکنون سوریه با توجه به منافع خود، مواضع متفاوتی را اتخاذ نموده است. اما آنچه در همه آنها مشترک به نظر می‌رسد، بهره‌گیری از نظریه موازنه قوای نرم در برابر مخالفان یعنی استفاده از روش‌های سیاسی و دیپلماتیک، بهره‌گیری از سازمان‌های بین‌المللی و روش‌های صلح‌آمیز می‌باشد.

روسیه در بحران تونس و مصر به دلیل عدم پیوندهای اقتصادی و سیاسی با رهبرانشان تنها به‌عنوان یک ناظر منفعل عمل کرد، اما در بحران لیبی با همراهی غرب درصدد بود تا نقش پررنگ‌تری را ایفا نماید که با رأی ممتنع خود به راه‌حل ۱۹۷۳ شورای امنیت، زمینه مداخله نظامی امریکا و ناتو را در لیبی فراهم کرد و این امر از یک سو سبب سردرگمی روسیه در بحران لیبی شد، اما از سوی دیگر سبب شد تا روسیه نسبت به حفظ مواضع خود در سوریه شدت عمل بیشتری نشان دهد. ذکر این نکته قابل تأمل است که سیاست‌های اتخاذشده از سوی روسیه از یک سو در جهت حفظ منافع اقتصادی و از سوی دیگر در زمینه امنیتی و جلوگیری از تسری حرکت دومینووار تحولات به منطقه اوراسیا می‌باشد و در این راستا براساس ابزارهای موجود به موافقت یا مخالفت با دولت‌های منطقه پرداخته است.

منابع فارسی

- آقایی، داوود و دیگران (۱۳۹۱)، "واکاوی نقش اینترنت و رسانه‌های اجتماعی جدید در تحولات منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا (اطلاع‌رسانی، سازماندهی و گسترش سریع تحولات)", **فصلنامه روابط خارجی**، سال چهارم، شماره دوم.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال و سجاد محسنی (۱۳۹۱)، "علل و عوامل بیداری اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا (مطالعه موردی تونس، مصر، لیبی و یمن)", **سیاست دفاعی**، شماره ۸۰.
- رضایی، علیرضا (۱۳۸۷)، "چین و موازنه نرم در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکا در عرصه نظام بین‌الملل"، **راهبرد یاس**، شماره ۱۶.
- کیانی، داوود (۱۳۸۷)، "سیاست روسیه در خاورمیانه: محورها و محرک‌ها"، **فصلنامه راهبرد**، شماره ۴۷.
- لیتل، ریچارد (۱۳۸۹)، **تحول در نظریه‌های موازنه قوا**، ترجمه و بررسی: غلامعلی چگنی‌زاده، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

منابع لاتین

- Avineri, Schlomo (2000), **"Israel_Russia Relation"**, Washington D.C Carnegie Foundation for International Peace.
- Bagdonas, Azuolas (2012), "Russia's Interests in the Syrian Conflict: Power, Prestige, and Profit", **European Journal of Economic and Political Studies**, Vol.5, No.2.
- Cohen, Ariel (2007), **"Russia's New Middle Eastern Policy: Back to Bismark?"**, Yerusalem Center for Public Affairs, Vol. 6, No. 25, www.jcpa.org
- Friedman, Gorge (2006), **"The Middle East and Russian New Game"**, www.stratfor.com
- Kaczmariski, Marcin (2011), **"Russia's Middle East Policy after the Arab Revolutions"**, OSW Commentary, Center for Eastern Studies, www.osw.waw.pl
- Klein, Margaret (2012), **"Russia and the Arab Spring"**, SWP Comments (German Institute for International and Security Affairs).
- Kreutz, Andrej (2010), **"Syria: Russia's Best Asset in the Middle East"**, Russia/NIS center, www.ifri.org
- Pape, Robert A (2005), "Soft Balancing against the United States", **International Security**, Vol.30, No.1.
- Stepanova, Ekaterina (2006), "Russia's MiddleEast Policy: Old Devisions or New?", **Ponars Policy Memo**, No.429.

- Trenin, Dmitri (2010), Russia's Policy in the Middle East: Prospects for Consensus and Conflict with the United States, *Century Foundation Report*, www.tcf.org
- Trenin, Dmitri (February 2013, a), *The Mythical Alliance: Russia's Syria Policy*, Washington D.C., Carnegie Endowment for International Peace.
- Trenin, Dmitri (May, 2013, b), *Russia's Middle East Gambit*, Washington D.C., Carnegie Foundation, www.carnegie.ru
- Zikibayeva, Algerim (2011), "What Does the Arab Spring Mean for Russia, Central Asia, and the Caucasus?", Report of the CSIS, Russia and Eurasia Program, www.csis.org

